

حفظ حریم تشیع در استعمال تعابیر و جملات

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

راجع به غزه

دیروز که می آمدیم، آقای گفتند: آقایان گفته اند که راجع به غزه صحبت بشود، گفتیم: پس ما محروم شدیم چون ما نبودیم، لذا گفتیم: امروز می آئیم چون روز اول است مقداری متفرقات بگوییم، مساله ای که امروزه خیلی صحبت می شود و به نظر می رسد که این قضیه، بطور کلی گرایش ها و میل ها به آن سمت و سو هست مساله غلبه احساسات است و تصور بر این است که هرچه در این مسیر بتوان احساسات افراد را بیشتر به حرکت درآورد برای رسیدن به نتیجه راه سریع تری پیموده خواهد شد. این یک مطلبی است که به نظر می رسد امروزه و همیشه مطرح بوده است و فرق بین مسیر مستقیم و حق با سایر مسیرها در این مساله است.

شکی نیست که این مطالبی که امروز دارد اتفاق می افتد اموری است که موجب تألم انسان است و انسان متأثر می شود که چطور افراد بی گناهی این وسط، اعم از بچه، غیربچه، افرادی که در این قضیه دخالتی ندارند، باید اینطور از بین بروند. و هرکسی نسبت به این مساله و وضعیت متألم می شود، ولی دو نکته است که ما باید به آن توجه کنیم صرف نظر از این مطلب، نکته اول اینکه باید هر واقعه و حادثه ای که اتفاق می افتد ماهیت آن واقعه و حادثه را با محتوایی که دارد بایستی که کاملاً ما آن را بشناسیم و نسبت به آن باید موضع مناسب در پیش بگیریم. توجه کردن به خود آن حادثه و هویت خارجی حادثه بدون نظر کردن به ماهیت آن، موجب رهنزی در راه انسان و اشتباه در مسیر و در فکر انسان می شود.

یکی از افرادی که الان خودش موجود است و در تهران ایشان امام جماعت یک مسجدی هست، در زمانی که بین ایران و عراق درگیری بود و جنگ بود ایشان در همان وقت خودش از جمله صحبت هایی که می کرد - البته ایشان فردی بود که در خود مسائل بود نه در کنار، در جریان قضایا بود - و می گفت که در یکی از همین عملیاتی که انجام شد همه افراد بلااستثناء گفتند که این عملیات محکوم به شکست است، منتهی آن فرمانده ای که در آنجا بود می گفت ما باید این را انجام بدهیم، اگر انجام ندهیم آن وقت می گویند که شما کاری انجام ندادید، و این برای ما عیب است! - ظاهراً عملیات پنج وین بوده است - که شما همینطوری دست روی دست نگه داشتید و هیچ تحرکی و حرکتی در اینجا نیست و ﴿در این جریان﴾ حدود هفتصد نفر رفتند و عبارتی که ایشان می آورد این بود که وقت پاییز چطور برگها همه زرد می شود - تعبیر من نیست تعبیر ایشان بود - وقتی این برگها زرد می شود منتظر یک باد است وقتی که باد می وزد همینطوری این برگها از درخت می ریزد، می گفت همینطور این جوان های مردم از کوه می ریختند پایین، چون منطقه کوهستانی بود و همه از

بین رفتند.

حالا هر کسی به این قضیه نگاه کند، چه می‌بیند؟ یک صحنه دلخراش، از بین رفتن مردم و جوانهای مردم، جوانهای صاف، پاک، جوانهایی که برای اسلام واقعاً رفتند، شکی نیست که آنها هدفشان هدف اسلام بود و دفع تجاوز بود و در این مساله کسی نمی‌تواند شک بکند، چون شک بکند یعنی انکار واقعیت کرده چیزی که واقعیت بوده این بوده، کسی که اینها را مجبور نکرده بود که بلند شوند بروند جبهه، تفنگ که نیاورده بودند درب خانه مردم، همه اینها با اختیار و میل و صفای خودشان با صداقت خودشان بلند شدند و رفتند، در این طرف مساله شکی نیست، ولی صحبت در ماهیت این حادثه است. ببینید، ماهیت این حادثه را که انسان بررسی کند و ببیند که این ماهیت چگونه بوده است...، هر کسی به این صحنه نگاه کند می‌گوید عاشورا است، این صحنه، صحنه عاشورا است، از یک طرف دشمن متجاوز، از یک طرف این جوانهای پاک و صاف و بی‌غل و غش دارند می‌روند، نگاه به این حادثه و قضیه انسان می‌کند می‌گوید عاشورا است. در این شکی نیست، کما اینکه، عاشورا همه‌جا می‌گویند، ولی اگر یکی اطلاع بر نیت پیدا کند که این قضیه، از چه نیتی برخاسته، این مساله از چه هدفی نشأت گرفته، این قضیه برای چه مقصدی است، برای این که دیگران بگویند فرمانده در اینجا حرکت کرده، و الا آن جوانهایی که می‌روند کشته می‌شوند چه می‌فهمند؟ می‌گویند، حمله کنیم، آن هم می‌گوید چشم، و الا اگر در آن موقع بایستند و بگویند که نه، ما انجام نمی‌دهیم ما این کار را نمی‌کنیم، خب فرمانده چه می‌کند؟ کاری انجام نمی‌دهد فوقش می‌گیرند می‌گویند تخلف کردند و مساله بالاخره راه قانونی خودش را طی می‌کند.

ولی ماهیت مساله چون روشن نیست، این حادثه پیش می‌آید، اگر ماهیت مساله روشن بود... و امثال ذلک خیلی بود این یکی نمونه بود، ایشان می‌گفت از جمله این بود - عرض کردم یک فرد مطلعی بود و خودش در همان مراکز تصمیم‌گیری بود - و چون نیت را کسی خبر ندارد، این واقعه پیش می‌آید، چون از آن مسائل نفسانی کسی اطلاع ندارد این قضیه پیش می‌آید و الان هم این مطالب را می‌گویند و یعنی این مطالبی است که دارد نوشته می‌شود و نوشته شده است. مطلب، مطلب من نیست و در این کتابهایی که درآمده صریحاً گفته شده، بخاطر مثلاً عدم همکاری این قضیه پیش آمد! بخاطر فلان قضیه پیش آمد! دیگر الان اینطور نیست که خلاصه... گرچه هنوز خیلی مطالب گفته نشده است. و لیکن چند درصدیش گفته شده است.

مهم برای ما متابعت از چه مسیری است؟ این مساله مهم است، یعنی یک فرد بعنوان یک شخصی که می‌خواهد دنبال مکتب اهل بیت و مکتب تشیع برود این فرد به ماهیت پدیده‌ها و حوادث باید نگاه کند یا به همان هویت خارجی؟ به کدام باید نگاه کند؟ خب هویت خارجی همین است، همین ظهوری که ما داریم می‌بینیم اگر ما هویت را شامل نیت نگیریم و فقط به همین صورت ظاهر توجه کنیم، اگر به این مساله نگاه

کنیم، خب همین است که یک طرف دشمن کافر و ملحد و یک طرف هم مسلمان، شیعه دوازده امامی، بچه‌های معصوم و پاک و صاف و نیاتشان هم نیت خدا، این هم یک طرف قضیه، خب تمام شد آن، آن طرف و این هم، این طرف، پس وسط شد عاشورا دیگر!، مطلب جای تامل ندارد اما وقتی که آدم ریز می‌شود از این ظاهر یک پرده می‌رود داخل، یک مرحله را باز می‌کند، می‌رود در آنچه را که در ظاهر پیدا نیست حالا آن اعماق را کار نداریم همین یک مقدار انسان می‌رود در داخل، یک خرده می‌رود به نیت نگاه می‌کند، حالا افرادی هم که آنجا هستند آن شخص که مسئول بوده انتقام گرفته و ... یک خرده حرکت می‌کند و می‌رود جلو یک دفعه می‌بینی چهره‌اش درهم می‌شود اعجب!، اینطوری بوده؟! پس این اها مال چیست؟ مال این است که ما به ماهیت توجه نداریم به آن حقیقت مساله که ماورای هویت خارجی است، نگاه نمی‌کنیم لذا اینطور، اینطور

...

در همین سفر مشرف بودیم یک روز رفته بودیم جایی و در یکی از همین اماکن زیارتی، من رو کردم به یکی از همین دوستان که بودند، گفتم همین جا را که می‌بینید یک وقت بزرگان می‌آمدند و مشرف که می‌شدند همین جا می‌نشستند کنار همین دیوار یادام است و در یکی از این نشستنها و جلوس‌ها خدا رحمت کند مرحوم آقاسید عبدالکریم کشمیری هم مشرف شده بودند، یک شخصی وارد حرم می‌شود مرحوم آقای حداد رو می‌کنند به این شخص و می‌گویند در آینده خواهی دید که چه مسائلی به وجود خواهد آمد! درست، حالا آن کی بوده، دیگر ما نمی‌دانیم بالاخره یکی بوده عراقی بوده، پاکستانی بوده، هندی بوده، بنگلادشی بوده یا ایرانی بوده هر که بوده، بالاخره یکی بوده که لابد یک مسائلی در نیت داشته اما آن نیت را کی می‌خواند؟ من نمی‌توانم آن نیت را بخوانم، شما نمی‌توانید بخوانید، به ظاهر نگاه می‌کنید، می‌بینید به به مثلاً یک فردی است مثل سایر افراد کاری که انجام می‌دهد خب کارهایی است که ... اما آن کسی که باید ماهیت و آن باطن مساله را برای ما دریاورد آن کیست؟ آن ما نیستیم، آن یکی دیگر است، او درمی‌آورد می‌گذارد جلوی ما، آقا بفرمایید این ماهیت قضیه، حالا چکار می‌خواهی بکنی؟ می‌خواهی بروی یا نه؟ چکار می‌خواهی بکنی به من اعتماد داری یا نه؟ اگر اعتماد داری خب بفرمائید این قضیه، این صورت مساله این هم نیت، مرا هم که می‌شناسی ما اول و دومان نبوده تا حالا خیلی ماهیت رو کردیم دفعه اولمان نبوده.

مشرف بودیم حرم سیدالشهداء، يك بنده‌خدایی بود من فقط يك لحظه چشمم افتاد - ما که پرونده همه را بستیم و اصلاً فکر هم نمی‌کنم، فکر بکنم به هم می‌ریزم - داشتیم برمی‌گشتیم در همین مسیر تهران با وسیله‌ای که بودیم داشتیم می‌آمدیم تهران، یکی از دوستان گفت فلانی، من فلان کس را دیدم در حرم چقدر ظلمانی بود، چقدر این تاریک بود، داشت زیارت می‌خواند، آدمی است که خب وضعش از ما بهتر است! گفتم بله، من هم دیدم يك لحظه دیدم اینها مسخ هستند، مسخ شدند، یعنی آمده زیارت امام حسین علیه السلام، ولی مسخ

است امام حسین علیه السلام را با مسخی دارد زیارت می کند یعنی وقتی نگاه در چشمش می کردی مسخ است، نگاه به اطوارش می کردی ...، گفتم: بله، من نمی گفتم، ایشان تعبیر به آن کرد، منتهی من گفتم اینها مسخ هستند، البته گفتم، همه اینطور نیستند تفاوت دارند آن هم گفت بله، ولی آن کسی که ببیند آقا پا روی حق بگذارد ... حالا این کی بوده؟ این کسی بوده که خودش در یک جلسه به رفقای ما اعتراف کرده که حق در این قضیه با فلانی است صریحاً گفته وقتی که رفتند این مطلب را از قول او نقل کردند گفته بود، دروغ است من نگفتم، بعد آن شخص ناقل هم گفت: خیلی خب یک فردایی هم داریم، عیب ندارد من دروغ گفتم به شما، باشد قضیه را می گذاریم برای فردایی، بالاخره آن جا دیگر نمی شود دروغ گفت، اینجا دروغ می گوئیم، راست می گوئیم، سر هم را شیره می مالیم، ببینید خیلی روشن، شما آمدید زیارت امام حسین علیه السلام دارید می گوئید در آن زیارت نوشته، یا لیتنا کنا معکم فنفوز فوزاً عظیماً، السلام علیک فلان، خب که چی؟ یعنی چی؟ همین السلام علیک فلان بلند می شوید می روید ... امام حسین علیه السلام را بدون مسخ باید رفت زیارت کرد که یک چیزی توی آدم برود، امام حسین مسخی با رفتن به سینما تفاوت نمی کند، چه شما برو در سینما فیلم تماشا کن چه برو در حرم امام حسین علیه السلام، چون هر دو مسخ است، شما گوسفند، گوسفند نعوذبالله، حیوان که این حرفها را می فهمد، یک چوب، چوب هم بگوئیم می فهمد به خدا این چوبها، درها، سنگها اینها همه معرفشان بیشتر از ماست، شما بردارید حالا دیگر از باب چاره نداریم شما چوب را بردار ببر بگذار در خیابان چوب است، چوب را ببر در حرم امام حسین علیه السلام چوب است، این چوب را بردار ببر در سینما درست کن چوب است، نمی فهمد از آن حدود خودش خارج نمی شود، در آن حدودی که دارد در آن ماهیت و هویتی که دارد بسته است، باز نیست.

او کلید نینداخته این را باز کند، کلید نینداخته این کله را باز کند و مطلب را خلاصه ببیند چی بوده است؟ می گوید نه، من کی چنین حرفی زدم؟ مثل دروغ های دیگر که درآوردند این هم دروغ است!، این بنده خدا گفت خیلی خب، اگر ما دروغ درآوردیم باشه، پس وعده ما و شما فردا.

یا طرف آمده کتاب مرحوم آقا را برداشتند درآوردند با دست نویس مرحوم آقا، آخر احمقها، من پسر آقا نمی توانم این دست نویس را بخوانم شما برای کی این را چاپ کردید؟ برای کی؟ من پسر آقا نمی توانم بخوانم، یک صفحه می خوانم خسته می شوم، این غرض، شما ببینید اینکه من می گویم همه جا هست، همین جا هم که ما نشستیم هست، همین جا، همین آمدنمان، همین بحث مان، همین وضعیت مان و همین است که مردم دیگر ما را نمی پذیرند، بخاطر همین است، چرا؟ چون ما با حق با مردم حرف نمی زنیم، ما صنفی و نوعی حرف

می‌زنیم ما با تحزب حرف می‌زنیم، حق حق است.

مرحوم آقا وقتی که در آن سنهٔ چهل و دو با مرحوم آقای خمینی قیام کردند مطلبی را که به ایشان گفتند این بود که: حاج آقا روح‌الله ما باید ببینیم که چه مسیری و هدفی را در این قیامان داریم تعقیب می‌کنیم؟ این باید برای مردم روشن بشود که آیا مقصود و هدف از این قیام برتری روحانیت است؟ حکومت روحانیت است و در زیر سلطه گرفتن سایر افراد است توسط روحانیت؟ خوب این یک مسیری است، خوب به مردم بگوییم ما می‌خواهیم شما را بیندازیم جلو بچه‌های شما و زنان کشته بشود، بی‌ناموسی بشود، دیگر همه چیز در آن هست در قیام و انقلاب همه چیز هست برای چی؟ برای اینکه من بشوم رئیس شما، من که معمم هستم من باید بشوم رئیس شما، خوب مردم تکلیفشان را می‌فهمند یا انجام می‌دهند یا نمی‌دهند دیگر خودشان می‌دانند، می‌گویند باشد ما بخاطر شما این کار را می‌کنیم، حالا چه منافی پشتش هست خودشان می‌دانند، الان در دنیا مگر نیست؟ الان در دنیا که حرف از خدا نمی‌زنند همه جمع می‌شوند می‌گویند ما کمک می‌کنیم برایت رأی جمع می‌کنیم فلان می‌کنیم وقتی که شدی رئیس جمهور فلان کار را به ما بدهی با هم قرارداد را می‌بندند و معاملات را در پشت پرده انجام می‌دهند و بسم‌الله، راه می‌افتند این می‌گوید به این رای بدهید او می‌گوید به او رأی بدهید هرکسی برنده شد آن را می‌کند وزیر فلان، آن را می‌کند مدیرکل فلان و بالاخره غنائم را تقسیم می‌کنند، این چیزی که در دنیا است، ولی در مکتب حق این نیست مرحوم آقا رو می‌کنند می‌گویند: حاج آقا روح‌الله ما مسیرمان در این قیامی که کردیم چیست؟ مسیر ما اسلام باید باشد، اسلام هم که فقط اختصاص به روحانیت ندارد اسلام مال کیست؟ مال پیغمبر ﷺ است و صاحبش هم الان امام زمان ﷺ است ما می‌نشینیم کنار، ما باید دعوت به پیغمبر ﷺ و امام زمان ﷺ کنیم، بدوش پیغمبر و ختمش هم امام حی، بین این دو ما باید فقط دعوت به این مکتب بکنیم، حالا در این قضیه روحانی طبعاً باید همراهی کند، که آن روحانی هم دعوت به اسلام می‌کند، پس این همه درس خوانده مال چیست؟ برای اینکه یک روزی تبلیغ بکند، این منبرهایی که می‌رفته، نمازهایی که در محراب می‌خوانده

...

مُعَبَّآ وَ مُقَبَّآ وَ مُعَمَّم

این همه درس خوانده و حدیث خوانده و فلان خوانده برای چی خوانده؟ برای همین بسیار خوب پس بفرما، حالا ما آمدیم به همان دعوت می‌کنیم که جنابعالی هی روی منبر ...، ما مردم را به همان دعوت می‌کنیم که جنابعالی داری می‌روی در محراب نماز می‌خوانی، به همان دعوت می‌کنیم، بسیار خوب بیا دیگر، چه کسانی باید بیایند؟ بازاری‌ها، پزشکان همه اینها مسلمان هستند هرکسی مسلمان است بیاید زیر این علم، و پرچم، زن بیاید، مرد بیاید، مرحوم آقا تعبیرشان این بود حتی فاحشه هم باید بیاید، چون او هم مسلمان است

به کار زشتش نباید نگاه کرد به اسلامش باید نگاه کرد، ما باید دعوت به اسلام بکنیم آن فاحشه هم دست از فحشایش برمی دارد، آن آدم خلاف هم دست از خلافش برمی دارد، آن پلیس ژاندارم هم دست از کار خلافش برمی دارد، بالاخره اینها مسلمان هستند، همه شان که بهائی نبودند، خیلی از این ارتشی ها، مگر اینها نمازخوان و روزه گیر نبودند؟ حالا هر کی چون در زمان شاه افسر بود خراب بود نه آقا، این همه آدمهای خوبی بودند، از فامیل خود ما افرادی بودند در همین ارتش و فلان و که خیلی از اقدامات می کردند، که اصلا کسی جرأت نمی کرد این کارها را بکنند در آن منطقه هایی که عموی مادری ما - خدا رحمتش کند آدم خوبی بود ایشان - در آن مناطق اصلا در تمام مجامع آن زمان - زمان شاه - برای تمام افسران و فلان شراب را ممنوع کرده بود، یک قطره شراب کسی حق نداشت در پارتی ها و جاهای دسته جمعی و اینها بیاورد، روزه خوری را ممنوع کرده بود و بعد اخراجی می داد و تعقیب می کرد و چه می کرد که این کارها را زمان شاه می کرد، شبهای احیا همه اینها را جمع می کرد و قرآن سرشان می گرفت و بک یا الله و به اصطلاح از این چیزها انجام می داد، مرحوم آقا هم دوستش داشتند و بعد از انقلاب هم مدت ها آن را به مسئولیت خودش نگه داشتند از طرف آقای خمینی که تصریح ایشان این بوده که ایشان در همان جا باقی بماند سرتیپ شیرازی خدا بیامرز آدم خوبی بود، اینها اینطوری بودند و اینها همان هایی بودند که در زمان چهل و دو جزء دارودسته بودند، ایشان و برادرشان و حاج آقا معین.

ایشان می گفتند ندای اسلام همه را باید بگیرد، رسول خدا وقتی که آمد و ندای اسلام داد در این ندای اسلام سلمان و ابی ذر را جدا نکرد، سراغ ابوسفیان هم رفت، گفت تو هم بیا اگر روزه ای در دلت هست، بیا تو را هم قبول می کنیم، اگر نیت صافی در تو هست، تو را هم قبول می کنیم، ابوجهل را و ابوسفیان را هم قبول می کنیم، خودشان نخواستند، خودشان می دانند سفره برای همه باز بود، این مائده ای که در اینجا گذاشته شده برای همه است این ندای اسلام و ندای حق است، در همین مساله و راستا اول مخالفتی که از سوی اقشار نسبت به این مساله پیش آمد از همین روحانیت بود، همه افراد آمدند غیر از روحانیت البته عده خاصی بودند خدا رحمت کند مثل آقای مرحوم صدرالدین پدر آقای شیخ روح الله ایشان از آن افراد گیوه کشیده و آستین بالا زده و پایه رکاب به اصطلاح بودند، افراد دیگری بودند خدا رحمت کند مرحوم آقا شیخ محمدجواد فومنی که تهران نماز می خواند و مرحوم دستغیب بود خیلی از افراد بودند که واقعا "اینها پایه کار بودند، یعنی اینطور نبودند که فقط وقتی احساس بکنند مساله ای نیست زیر اعلامیه را امضاء کنند، یا در یک جمعی که از شش طرف خیابان مامون است در آن جلسه شرکت کنند نه، اینها افرادی بودند که تا آخر قضیه رفته بودند و بعد هم مرحوم حاج صدرالدین حتی چشمش را از دست داد، در همین گرفتن ها و زدن ها و زندان ها، وقتی که مرحوم آقا شیخ جواد فومنی از زندان درآمد پدر ما از این قضیه مطلع نبود بعد از سه یا چهار روز مطلع شدند.

خوب ایشان تلفن نداشتند ولی همه علمای تهران از آزاد شدن زندان آقاشیخ جوادفومنی مطلع شدند در این چهار روز یک نفر به دیدن ایشان نرفت! بعد از چند روز که پدر ما مطلع شدند، ما تلفن نداشتیم تلفن در منزل ما نبود، وقتی رفتند دیدن یک شیشه عطر قمصر برداشتند بردند به او دادند. ایشان وقتی عطر را گرفت، گذاشت روی چشمش گریه اش گرفت. گفت: آقاسیدمحمدحسین، چندروز است که من از زندان آمدم یک نفر به دیدن من نیامده!، اولین نفری که آمده شما بودید و داری به من عطر می دهی و آن عطر را تا آخر حیات نگه داشته بود، فقط موقع نماز ...، ببینید چه کسی دعوی اسلام می کند! کی دارد تبلیغ اسلام می کند! همه به فکر خودمان هستیم، همه دنبال خودمان هستیم، اسلام را داریم به دنبال خودمان می کشانیم، این مساله را من می خواستم بگویم، همه به فکر خودمان هستیم، همه دنبال رسیدن به اهداف خودمان هستیم، منتهی رسیدن به اهداف وسیله می خواهد، آن وسیله چیست؟ اسلام است، بهترین وسیله اسلام است، بهترین وسیله دفاع از شعائر است، بهترین وسیله فلان است، ما برداشتیم این کتاب را چکار کردیم؟ این رفقای ما خدا خیرشان بدهد، آمدند این کتاب را برداشتند چکار کردند؟ به این صورتی که می بینید درآوردند، کسی هست نگاه به این کتاب بکند و تمجید نکند؟! اگر کسی نکند، بیاید به من بگوید، من که کیف کردم خودم، هم از چاپش، هم از صفحاتش و هم از تحقیقاتی که اینها کردند، پدرشان درآمده صبح و شب، نمی دانم مدارکش را جمع کنند با این وضع که ... من هر شب چند صفحه می خوانم و بعد می خوابم، اصلاً واقعاً حظ می کنم، چه مطالبی، چه استقبالی مردم کردند، می گویند تمام شده است. درست شد حالا در مشهد طرف تلفن کرده به فلانی یکی از همین هایی که کتاب فروشی دارد، سنش چقدر است؟ هشتاد سال است، این که می گویم ما برای چی داریم روزه می گیریم؟ روزه امام حسین علیه السلام را برای چه می گیریم؟ عادت است نفس است؟

- تلفن کرده، آقا شما فلان کتاب را دارید؟

- ما اصلاً این کتاب را نمی دانیم چی است! نه، اصلاً این کتاب نیست! و شما هم اصلاً دنبالش نروید!

و تحریف شده است! و مال ایشان نیست! و مشهد نیست و دنبالش نگردید!

حالا این ور و آن ور سه کتاب فروشی دور همان پشت ویتترین زدند. آقا جان نمی خواهی، بگو نداریم، راست بگو اشکال ندارد، مگر آدم باید هر کتابی را بیاورد. شما قرآن هم می توانی نیاوری، مفاتیح را هم نیاور، خیلی خب کسی کارت ندارد. من قرآن ندارم. آقا من این کتاب را ندارم. بروید از جای دیگر تهیه کنید، حرف راست بگویید.

این کتاب مال ایشان نیست و تحریف شده و در مشهد پیدا نمی کنی و ... - البته غریبه بوده از همین طلبه های مشهد و عمومی بوده، نه، اینکه ارتباط داشته باشد، ولی آمده به فلانی گفته این قضیه چیست؟ گفت: این هم از چیزهایی است که باید ببینی، دیدی دیگر، هشتادسال از سن گذشته آقای انصاری، آقای حداد،

مرحوم آقا را دیده، این همه را دیده، این همه روضه خانه‌اش انداخته، نتیجه‌اش این!، آمدند به من گفتند: آقا یک کتابی چاپ شده، نوشتند راجع به آقا، آیت نور، یک همچنین کتابی بخریم یا نخریم؟ گفتم: ده تا بخرید در هر اتاق یکی بگذارید، البته من خودم تورق کردم، نخواندم متوجه شدم نویسنده کی بوده، از طرز انشاء پیدا بود، چه اشکال دارد؟ چرا انسان بخواهد از مطلب فرار کند؟ ما اگر خود دنبال نرویم، پس که باید به دنبال این حرفها برود؟ ما اگر خود استقبال نکنیم، حرف زدند، کتاب نوشتند، بسیار خب، حرف خوب در آن هست، حرف خلاف هم در آن است، خلافش را بگو خلاف است، خوبش را هم بگو خوب است، چه اشکال دارد؟ چرا ما باید بسته باشیم؟ چرا ما باید حصار بیان‌دازیم؟ این می‌شود چی؟ می‌شود مسخ شدن، حالا همان آقا که نگاه می‌کنی مسخ است:

- در این کتاب تحریف شده، حرف آقا را تحریف کردند.

- کدام؟ کجایش را؟ یک کلمه را ما جا نیانداختیم.

- این حرفهای آقا را برداشتند ترجمه کردند و تحریف است!

- دست شما درد نکند. شما خودتان در این کتاب نوشتید ما اینها را ترجمه می‌کنیم؟ در خود مقدمه نخواندید در خود مقدمه‌ای که از دست نویس آقا هست نوشتید این کتاب با ترجمه از این موسسه منتشر خواهد شد؟ آن را بگذارید بغل این حرف، چون این مطالب آقا ترجمه شده، پس این کتاب آقا نیست. آن وقت همین آقا بلند می‌شود امام حسین علیه‌السلام را زیارت می‌کند یا لیتنی کنت معکم فافوز فوز عظیمای کاش چی بودم، ای کاش دنبال شما بودم... امام حسین علیه‌السلام هم به ریشش می‌خندد: برو پی کارت، جای زوار را گرفتی، اکسیژن را کم کردی، بلند شو برو مشهد، چرا بلند شدی آمدی؟ برای چی؟ این که مرحوم آقای حداد مکرر می‌گفتند: در جریان کربلا به جای گریه، فهمتان را زیاد کنید مال این است، برای این که ما امروز به این بدبختی نیفتیم که بعد از گذشت پنجاه سال از سنمان و اهن و تلپ‌ها و بیا و بروها و درس دادن و فلسفه گفتن و فقه گفتن‌ها بیاییم به روزی بیفتیم که به ریش ما بخندند! که این نتیجه این همه درس‌ها و بحث‌ها شد که برداریم این حرف را بنزیم، این مطلب را بگوییم، این برای چیست؟ بخاطر اینکه ماهیت مساله را درک نکردیم، ماهیت قضیه را ما نیافتیم، در مکتب امیرالمؤمنین بجای پرداختن به ظاهر پرداخت به ماهیت است به ماهیت باید نگاه کرد به اهدافی که در پس این حادثه هست باید نگاه کرد به نیت‌های نهفته و پنهانی که از آن نیت‌ها کسی خبر ندارد و به مقاصدی که همیشه پنهان است باید نگاه کرد.

امام صادق ع چرا با محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله محض بیعت نمی‌کند؟ چون از نیت خبر دارد، ما اگر آن موقع بودیم می‌گفتیم ای آقا! گرفتی نشستنی این منصور دوانقی، این هم پسران بنی‌الحسن، برنامه هم برنامه قیام پس چرا گرفتی نشستنی؟ مردم چکار می‌کنند؟ می‌بینند اینها بنی‌الحسن و اولاد پیغمبرند

آن طرف قضیه هم غاصب است، خلفای عباسی هستند می روند جلو؛ امام صادق علیه السلام چکار می کند آن نیت را خبر دارد می گوید حکومت به دست این عبا زرده می افتد به دست شما نمی افتد بی خود نروید دنبالش چرا؟ چون من امامم خبر دارم از غیب خبر دارم امروز که الحمدلله می گویند امام غیب ندارد خلاص، آن یکی درآمده، می گوید: حرف امام حجیت ندارد، از حجیت ساقط است. دیگر آدم نمی داند به اینها بخندد یا گریه کند، حرف امام از حجیت ساقط است امام علم غیب ندارد، آقا هم درمی آید می گوید امام عصمت ندارد، هر روز یک چیزی الحمدلله درمی آید یک روز یکی زیارت ناحیه را واهیه می شمارد یک روز دیگری زیارت عاشورا را رد می کند، یکی زیارت جامعه را می گوید مال غالیان است غالیان از تشیع است و چه هست، اینها همه بخاطر چیست؟ بخاطر این است که نرفتند یک مقداری سواد زیاد کنند، امام می گوید: من امامم و قضیه را دارم می بینم آن تقدیر و مشیت خدا را تو نمی بینی من دارم می بینم گوش نمی دهی حالا بگیر، بعد شروع می کنند امام را تهدید کردن، رسیدن به مقام وسیله می خواهد، وسیله کیست؟ باید از امام عبور کنی می روند سراغش، بیعت می کنی یا نه؟ نکنی فردا ترا می کشیم، وسیله می خواهد همینطوری مردم حرف ما را قبول نمی کنند. ولی اگر ببینند جعفر بن محمد علیه السلام آمد با ما بیعت کرد نتیجه این است جعفر بن محمد بیعت کرده است، آنها هم می آیند.

اما امام صادق علیه السلام متعهد جان مردم است، نمی تواند بیعت کند، امام صادق متولی بر دین و خون و دماء و اعراض مردم است نمی تواند بیعت کند مساله خود امام صادق نبود، خود امام صادق را زهر دادند و کشتند. بیعت امام صادق با اینها یعنی سفک دماء و هتک اعراض، و تسلط افراد غیرمتاهل بر منصب خلافت، معنایش این است و امام صادق این کار را نمی تواند بکند می خواهید زندان بکنید، بکنید، من بیعت با شما نمی کنم، اگر فقط بیعت من با شما بود مساله ای نبود، بیعت من با شما هزاران نفر را به دنبال دارد، من نمی توانم مسئول خون آنها بشوم، می دانید چی می خواهم خدمتتان بگوئیم؟ به مطالب می رسید؟ این بزرگانی که در مسائل همیشه جانب احتیاط را داشتند به خودشان فکر نمی کردند به مردم فکر می کردند آنها به خود فکر نمی کردند که الان خب یک وظیفه می آید اگر بخواهد به خود فکر کند... این که فکر کردن ندارد ما که این مسائل را می دیدیم به تنها چیزی که فکر نمی کردند به خودشان بود.

در همین قم آن موقعی که این تانکها در این قم راه می رفتند و تیراندازی می کردند بنده از نانوائی نان گرفته بودم همینطور صاف، صاف در خیابان راه می رفتم که من را گرفتند کشیدند توی دکان خودشان و در را بستند گفتند سید تو اگر به خودت رحم نمی کنی به زن و بچه ات رحم کن گفتم من خب دارم می روم خانه دیگر، که وقتی که اوضاع آرامتر شد یک افسر آمد دونفر را مامور کرد که مرا برسانند به خانه یک افسر وقتی آمد - من را دیده بود از دور - آمد گفت قربان جدت بروم آخر این موقع نان گرفتن است؟ آن موقعی که بقیه

توی خانه قاچیم شده بودند اسم نمی‌برم چه کسانی که در خانه را شکستند و رفتند توی خانه قاچیم شده بودند و بعد الان دارند هزارتا حرف می‌زنند آن موقع بنده جلوی تانکها و تیرزدن سربازها نان گرفته بودم و داشتم صاف صاف می‌رفتم خانه، خیلی خوب پس معلوم است که آدم ترسویی نیستیم ولی آیا باید انسان همیشه به خودش فکر کند؟ نباید آدم به کس دیگر فکر کند؟ انسان فقط مسولیت خودش را دارد؟ این بزرگانی که سابق شما کارشان را مورد ارزیابی قرار می‌دادید و رفتارشان و حرکاتشان و سکناشان و احتیاطاتشان را در مسائل می‌بینید، اینها همه بخاطر چی بود؟ بخاطر دیگران بود و الا امروز فردا که آدم غزل خداحافظی را می‌خواند و به اصطلاح از این دنیا راحت می‌شویم مهم برای مکتب اهل بیت پرداختن به ماهیات قضایا و جریاناتی است که در آنجا می‌ماند و این یک مساله‌ای است که باید به آن رسید و دقت کرد مطلب دیگری که انسان باید به آن توجه داشته باشد این است که در مطالبی که اتفاق می‌افتد، انسان باید همیشه بهترین راه و طریق را برای برخورد با آن قضیه در پیش بگیرد و این نگاه کردن به حقایق و واقع است وقتی که یک دشمن مسلح یک دزد می‌آید در منزل شما نمی‌توانید بروید و گریبانش را بگیرید و سرش را به دیوار بکوبید در دستش اسلحه است و اگر بخواهی این عمل را شما انجام بدهی نه تنها آن به مقصد خود خواهد رسید بلکه شما هم از بین رفته‌اید.

پس حالا که اینطور است نگذارید شما را از بین ببرد بگذار او به مقصدش برسد خب یک پولی را که می‌خواهد بردارد ببرد، در بعضی از همین کشورها یک دفعه ما یک جایی رفته بودیم بعد آنها بخاطر ناامنی مسلح بودند مدتی پیش هنوز خیلی نگهبان و سگ داشتند گفتم چرا شما اینقدر سگ و نگهبان دارید؟ گفت: اینجا ناامنی است و ما این نگهبانان کم بود یک شب دزدها آمدند منزل ما پول هم نمی‌خواستند می‌دانستند که اینها مسلح هستند صاف گفتند که آقا اسلحه داری بدی؟ خب اگر بگویی ندارم صاف می‌زند توی کله‌ام، در را باز کرد و گفت این اسلحه و بروید بردارید آن هم برداشت و تشکر هم کرد و خداحافظی کرد و رفت حالا اگر این کار را نمی‌کرد چی می‌کرد؟ هم او را می‌کشت هم زنش را و هم بچه‌اش و هم اسلحه را برمی‌داشت و می‌برد! خب کار عقلایی کرده پول هم حتی برنداشتند، پول هم بود، گفتند پول نمی‌خواهیم فقط اسلحه می‌خواهیم دزدهای گروهی بودند آنجا فریقی بودند. و بعد آمدیم دیگر این کار را کردند، در کیفیت مساله خیلی مهم است که انسان چطور باید برخورد کند و نسبت به این قضیه آن طریقی که موجب بشود صدمه و اینها کمتر بشود باید این مساله را در پیش بگیرد یک مطلب دیگری که بدنبال آن قضیه است و آن یک مساله خیلی مهمی است این است که ما نباید در تعابیرمان بیاییم و مطالب و مسائل را با هم خلط کنیم حدود و موقعیت هر شخصی باید مشخص بشود ماهیت هر حادثه‌ای باید روشن باشد و کسی را به کس دیگر و حادثه‌ای را به حادثه دیگر قیاس نباید کرد و این از آن مطالبی است که خلاصه مورد نظر والیان امر ما نیست امامان ما تمام تلاششان

بر این بوده که حریم را در همه قضایا نگه دارند حریم را در هر جایی حفظ کنند وقتی که امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به مساله عاشورا می فرماید: وسابق مناخ رکابهم مصارع عشاق لم یسبقهم سابق ولا یلحقهم لاحق این قضیه را با این کیفیت مساله منحصر به فردی است، در دنیا قتل و غارت خیلی بوده از اول خلقت آدم تا زمان ظهور حضرت قتلها و کشتارها هست جنگها و تجاوزها بوده، تخریبها و تزویرهایی بوده همه بوده ولی عاشورا در طول تاریخ فقط یک روز بوده آن هم روز دهم محرم بله شما بخواهید به نفس هویت خارجی نگاه کنید هویت منظورم نه هویت با همه حقایقی که درش هست آن خب می شود همان ظهور ماهیت منظورم همان نمود خارجی است اگر بخواهیم نگاه کنیم با مساله عاشورا شاید اختلافی نداشته باشد بالاخره در آنجا آدمند و تیر است و خون و اینها در اینجا هم همینطور تیر و گلوله است و خون و از بین رفتن و تفاوتی در این مساله از این نقطه نظر ندارد چون در هر دو قضیه انسان است و فصل و جنسش هم ناطق و حیوان است و این صورت ظاهر مساله است. ولی صورت باطن قضیه آن صورتی است که این واقعه را از بقیه وقایع ممتاز کرده است آن صورت، صورت واقعی است و ما بخاطر آن صورت واقعی هر سال داریم عزاداری می کنیم نه بخاطر این صورت ظاهری اگر بخاطر صورت ظاهری باشد باید هر روز عزاداری کنیم بالاخره هر روزی یک جا قتلی بوده و غارتی بوده الان هست سابق بوده همیشه این مساله بوده این که الان هر سال ما را به دنبال خود می کشد و بخواهیم یا نخواهیم دلهای ما متحول می شود این مال چیست؟ این مال این است که امام حسین کشته شده است؟ خب خیلی ها کشته شدند در طور تاریخ این که دیگر تحول ندارد این بخاطر اینکه بر بدن امام حسین اسب تازاندند؟ اینقدر در تاریخ بوده از روی جنازه ماشین و تانک رد شده بدتر از اسب، چرا ما آن را عاشورا نمی گیریم؟ چرا به آن خطاب عاشورا نمی کنیم؟ پس آنچه که موجب دوام این حادثه شده است آن اهدافی است که پشت این حادثه است آن نیاتی که پشت این قضیه بوده آن هدفی که پشت این مساله بوده آن مطلب اصل بوده وقتی که حضرت علی اکبر می آید و می خواهد برود به میدان امام حسین به همه افراد گفت نه، به حضرت علی اکبر گفت برو این نیت چه نیتی بوده است؟ آیا این نیت در تاریخ هم تکرار شده است این مساله در تاریخ تکرار شده؟ آن هدفی را که آنها می دیدند و می گفتند که هزار نفر... اتفاقاً در همین سفر که بودیم یک روز صحبت این قضیه شد و این مساله با همین رفقا صحبت می کردیم می گفتیم واقعا بیاییم به خودمان فکر کنیم وقتی زهیربن غین می آید می گوید که اگر هزار بار مرا تکه تکه بکنند و دوباره چه بکنند و دفعه هزارویکمی دست بر نمی دارم خب این شوخی نمی کرده این در واقع داشته این حرف را می زده واقعا ما کلاه خودمان را قاضی

کنیم ما هم همین هستیم؟ حالا به بقیه کاری نداریم همین که اینجا هستیم و داریم با رفقا صحبت می‌کنیم ما هم همین هستیم؟ حالا هزار دفعه را نمی‌گوییم دو دفعه، یک دفعه خلاصه بگیرند ما را بکشند و دفعه دوم زنده بکنند آقا می‌گذاریم در می‌رویم، نهصد و نود و هشت تایش پیشکشمان، ما هم واقعاً همین هستیم!! یا آن حبیب‌بن مظاهری که با این وضعیت هست و با این نحوه آمده.

خب افراد خیلی بودند افرادی که در این جریان‌ها و مسائل که ما شنیدیم مجاهدت‌ها کردند رنج‌ها کشیدند واقعا مقاومت‌ها کردند، اینها همه بوده در این قضیه، ولی آخرش ... - این که من می‌گویم چیزهایی است که خودم دیدم دارم می‌گویم - مثلاً آن شخص می‌گوید دیدم دیگر اینجا نمی‌توانم اگر اینها بخواهند به این مساله ادامه بدهند من اسم افراد را خواهم گفت خودشان گفتند من از همین جا شنیدم یک دفعه قضیه برمی‌گردد و این مساله پیش نمی‌آید یعنی من می‌آیم تا اینجا و از اینجا به بعد من دیگر نمی‌توانم ولی زهیر اینطور نبود اصلا فکر اینکه بیاید و یک همچنین مساله‌ای به ذهنش خطور نکند نبود حبیب نبوده مسلم نبوده اصلا یک همچین مطلبی نبوده چرا نبوده؟ چون این در یک درجه‌ای از فهم قرار داشته که آن درجه از فهم غالب بر ماده بوده وقتی آن غلبه بکند بر ماده چطور می‌تواند دیگر ماده اثر بکند بر معنا؟ ولی ما درجه‌مان در حد ماده است منتهی حالا نه بگوییم مادی مادی یک مقداری جنبه معنوی و روحانی دارد این را قبول می‌کنیم ولی در آن بالاخره توجه به بدن هست، درد می‌آید، هم در این درد می‌آید هم در آن، همین این زجر می‌کشد هم او، اینها را قبول داریم ولی بین این و او همین است که می‌گویند دیگر کسی مثل اینها نمی‌آید بین این مرتبه از فهم و شعور و آن مرتبه از ادراک بین این مرتبه که وقتی ما بیائیم بیائیم و برسیم به یک نقطه در جریان کربلا حضرت ابوالفضل با علی بن الحسین با هم عهد بستند که فردا صبح یک نفر از اصحاب را که حق ندارند بروند یعنی اصحاب را می‌گفتند شما نبایستی بروید همین دو نفر با هم قرار گذاشتند که بیایند بیفتند به جان لشگر عمر سعد و همه را داغون کنند و می‌کردند یعنی حضرت علی اکبر و حضرت ابوالفضل این کار را می‌توانستند و می‌کردند می‌گویند وقتی که رفتند به سمت کوفه، رفتند به ابن زیاد بگویند بابا چی است سی هزار تا آوردی سیصد هزار تا باید بیاوری! سی هزار تا به جایی نمی‌رسد اینها همه را داغون می‌کنند و اگر مشیت نبود این کار را انجام می‌دادند کی جلوی این قضیه را گرفت امام حسین می‌گیرد آیا این مساله هم در ما هست؟ این قضیه هست؟ آیا این که امام حسین بیاید و بزند و فلان بکند و بگوید که همان علی بن ابی طالب صفین دوباره الان زنده شده، که یک دفعه خطاب آمد به حسین مقام شفاعت را می‌خواهی یا غلبه بر دشمن را، حضرت فرمود مقام شفاعت را، همان موقع آن تیر آمد آیا این هم در ما هست؟ عاشورا این است قضیه‌اش این هم هست در ما؟ این مساله که می‌گفتند باید به این مطالب فکر کرد و آن جریان را متوجه شد و آن نزول حقیقت توحید و آن مطلبی را که من گفتم در جریان عاشورا خود سیدالشهدا این قضایا را بوجود آورد خود حضرت این مسائل

را بوجود آورد، یعنی هم او مجری مشیت خدا بود و الا ملائکه آمدند وحوش آمدند همه آمدند و از طایفه جن آمد و گفت دو دقیقه همه اینها را از بین می‌بریم چرا حضرت گفت نه؟ چون مقصود حضرت غلبه نبود ولی مقصود ما غلبه است منتهی غلبه‌ای که در آن رنگ خداست نه اینکه غلبه‌ای که یزید و که عمر بیاید نه اینکه غلبه‌ای که فرض کنید فلان کمونیسم بیاید غلبه‌ای که در آن خدا بیاید ولی غلبه است خب خدا می‌گوید من غلبه را نمی‌خواهم شما برای من می‌خواهی غلبه کنی؟ می‌گوید من غلبه را نمی‌خواهم! خب چه می‌گویی؟ ما چه می‌گوییم؟ می‌گوییم نه، خدایا ما باید غلبه بکنیم تا اینکه عالم چه ... خدا می‌گوید نه، آن غلبه مال ولی من است آن هنوز نیامده است آن غلبه‌ای که مورد نظر من است باید بدست او انجام بشود ما می‌خواهیم کار کی را بکنیم؟ کار امام زمان را بکنیم عیب ندارد بسیار خب تا اینجایش را داشته باشید عیب ندارد خدا می‌گوید بسم الله شما می‌خواهید آن کار را بکنید؟ عیب ندارد این گوی و این میدان شد یا نشد؟ آن اولیاء خدا امروز را می‌دانستند و می‌خواندند امروز را نگاه می‌کردند من گفتم امیرالمؤمنین وقتی که به آن افراد می‌گفت نروید عثمان را بکشید نه اینکه عاشق چشم و ابروی عثمان بود از همه افراد به عثمان دشمن تر بود چون امیرالمؤمنین می‌داند این فقط کشته شدن عثمان نیست یک روباهی توی شام نشسته فقط منتظر است که این عثمان کشته بشود، لذا لشکر را می‌آورد ولی وارد مدینه نمی‌کند از همان جا بر می‌گردد شام، وقتی که عثمان از او تقاضا کرد معاویه آمد و عثمان، به مروان گفت که هم تو و هم معاویه شما دوتا مسبب اصلی قتل من بودید در اینجا تو با کارهای خودت و آن هم با شیطنت‌ها و مکرری که کرده شما علت هستید آن می‌آید و به داد من نمی‌رسد و تا کار از کار بگذرد و همین طور هم شد. آمد در نزدیکی و بعد هم برگشت سر جای خودش چون منتظر بود، برمی‌گردد پیراهن عثمان را می‌برد بالا، ببینید! وسیله، دنبال وسیله، بالاخره مردم را باید یک جوری تحریک کرد. لذا پیراهن عثمان را چند میلیون خریده بوده که به دستش برسد که آی نگاه کنید این خلیفه این هم پیراهنش این هم انگشت‌های زنش انگشت‌های چند میلیون دلار، آن موقع دلار که نبوده طلا و اینها بوده خریده بوده و بالای منبر و مساله به این نحوه بوده است این مساله مساله است قضایا و حوادثی که پیدا می‌شود باید این حوادث را در چهارچوب خودش همانطوری که هست باید ارائه داد ما از جایی دیگر نباید کمک بگیریم عاشورا مال عاشورا است امروز یزید خیلی زیاد است سنان بن انس خیلی زیاد است شمر خیلی زیاد است بله در مرتبه شقاوت تمام آنهایی که دارند الان آن جنایات را انجام می‌دهند کی هستند؟ همین یزید هستند یزید و سنان و شمر هستند منتهی آن شمر آن صورت داشت آن موقع اسلحه جور دیگری بود الان فرق می‌کند در این مساله شکی نیست که در مرتبه شقاوت اشکال ندارد شقی همیشه بوده و همیشه خواهد بود ولی در قضیه عاشورا که فقط شمر و یزید نبود این طرف قضیه امام حسین و حضرت ابوالفضل برتر بود اگر فقط در مساله عاشورا عمر سعد و یزید و سنان داشتیم خب الان عاشورا هر روز بود ولی در مساله عاشورا یک طرفمان سنان

بود و خولی بود و شمر بود الان هم هستند الان هم همان‌ها هستند همین صدامی که کذا و کذا واقعا این صدام از شمر قساوتش کمتر بود؟ جلوی سر شیعه‌ها را می‌بریدند و این سیگار برگش را گذاشته بود! خب اگر این روز عاشورا بود چکار می‌کرد؟ این سر امام حسین را زودتر از شمر می‌برید قطعا این صدامی که رفت اگر از شمر قصی‌القلب تر نبود پایین تر نبود همین جناب بود، یک چیز عجیبی بود یعنی یک جانوری که صدتا می‌آوردند می‌گفت این صدتا را ذبح کنید، ذبح می‌کردند و این هم داشت سیگار می‌کشید و نگاه می‌کرد، صدتای دیگر بیاورید، نه، سیصدتا، تا یک مقدار اوضاع بهتر بشود!! مطمئن بشویم که قضیه یعنی یک همچین جانوری بود خیلی خب پس الان ما شمر داریم همه جا هم داریم توی هر کشوری آنقدر شمرها و خولی‌ها هستند ولی امام حسین چندتا داریم؟ حضرت ابوالفضل چندتا داریم؟ حضرت علی اکبر چندتا داریم؟ که اگر امامت به علی بن الحسین نمی‌رسید به حضرت علی اکبر می‌رسید یعنی تالی تلو بود منتهی آن یک درجه بالاتر، چندتا داریم؟ خب بیایم دیگر این چیزی نیست که بخواهد در صندوق قایم‌ش کرد بالاخره افراد بیایند و آنها که می‌گویند ما قابلیت داریم حضرت علی اکبر بشویم، بیایم با آنها صحبت کنیم استفاده کنیم از بهائیشان، آنهایی که قابلیت دارند که ...

آن آقای که می‌گفت خدا پیام‌رزدش آدم خوبی بود می‌گفت ای حسین - من خودم شنیدم در مشهد قبل از نماز جمعه سخنرانی کرد - ای حسین اگر تو یک علی اکبر داشتی ما هزاران علی اکبر داریم اگر تو یک حبیب بن مظاهر داشتی ما هزاران حبیب داریم من خودم شنیدم از ایشان فوت کردند البته او را کشتند در جایی، خوب ناشی از جهالتش بوده است. مرد خوبی بود. ولی حرف، باطل، جناب آقای شهید رجایی خدا رحمت کند شما می‌گویید اگر تو یک علی اکبر داشتی، ما هزاران علی اکبر داریم شما یکی از آنها را بردار بیاور تا من بگویم علی اکبر کی بود و یکی از این هزارتای تو کی است. بله، جوانهایی بودند صاف و پاک بودند، بنده هم می‌شناختم و بسیاری را هم نمی‌شناختم و در این شکی نیست ولی آیا حضرت علی اکبر شد؟ اگر یک مرجع تقلیدی مثل مرحوم آقای بروجردی بیاید با آن علمیت و با آن صداقت و با آن خلوص و اینها آیا ما می‌توانیم کسی دیگر را از افرادی که فرض کنید، لمعه می‌خواند چون سید است و ریشش هم سفید چون عینک هم می‌زند - ایشان می‌زد - این هم چون مثل آقا است پس می‌شود از او تقلید کرد! یا نه، اگر یک کسی مثل مرحوم شیرازی بود در آن زمان با آن علم و قداست، آیا الان هم می‌توانید بگویید میرزای شیرازی، بفرما میرزای شیرازی علم داشت تو هم علمت را ببینیم میرزای شیرازی کیاست داشت کیاست تو را هم ببینیم، میرزای شیرازی معنویت و روحانیت و کشف بعضی از مطالب داشت، مال تو را هم ببینیم، همین طوری بنشینیم بگویم بالاخره چیزی باشد ما هم ببینیم اشکال ندارد. اگر یک شخصی مثل سید بحر العلومی آمد آیا ما می‌توانیم بگویم بحر العلوم‌ها امروز هستند؟ خوب یکی بیاید یکی مثل بحر العلوم بیاید که با اهل انجیل از روی انجیل بخواند.

ده صفحه را بخواند و همه را محکوم کند با اهل تورات در بین راه نجف تورات را بخواند که در آنجا سیصد نفر شیعه بشوند. بسیار خوب، بحرالعلوم مورد عنایت حضرت بود تو هم یکی که مورد عنایت حضرت است بیاور، دیگر نگوییم این بحرالعلوم است اگر بگوییم دروغ گفتیم، چون بحرالعلوم یک هویت و ماهیت خاص خودش را دارد میرزای شیرازی ماهیت و مرتبه خاص خودش را دارد. اگر یک کسی بمانند میرزای شیرازی بود و در آن رتبه و در مقام ثبوت و اثبات توانست به اهل خبره آن ماهیت خودش را بنمایاند، اشکال ندارد ولی کجا؟

بنابراین در این طرف مساله که امروزه افرادی هستند که همان شمر و سنان و خولی هستند، بله، در آن شکی نیست هستند، اما در این طرف قضیه این طرف جوب که حبیب بن مظاهر و حضرت ابوالفضل و سیدالشهداء و حضرت زینب و حضرت علی بن الحسین بود در این طرف بفرما چه کسی است؟ نشان بدهید الان امام حسین کیست؟ نشان بدهیم حضرت ابوالفضل کیست؟ یکی از این هزاران هزارهای که دارند از بین می روند و کشته می شوند و درجه دارند و غیردرجه دارند بگویید این مانند حضرت ابوالفضل است. بسیار خوب، ببینیم قبول می کنیم یکی از اینها حضرت علی اکبر است بفرما می پذیریم، چه اشکال دارد، اما اگر نشد چی؟ اگر نشد، نباید گفت، این عاشورا است. نباید انسان بگوید که این بحرالعلوم است. این میرزای شیرازی است. این شیخ انصاری است. فرض بکنید، که اگر این او نیست نباید بگویید این امام حسین است، این را نباید گفت، بنابراین، کسانی که در روی منبرها می گفتند و در کتابها می نوشتند که ما حسین زمان داریم، ما علی زمان داریم، ما باید فرض بکنید دنبال حسین زمان برویم، من یک دفعه از مرحوم آقای مطهری شنیدم خودم شنیدم در رادیو نوار ایشان را گذاشته بود و البته راجع به موشه دایان تعبیر به شمر کرده بود می گفت شمر آن زمان مرد خاکش کردند و چه کردند شمر این زمان موشه دایان، این حرف را قبول می کنیم شمر این زمان موشه دایان است قبول است مساله خلافی نیست شاید از شمر هم بدتر بوده حتی، ولی این جمله بعدش که امروز باید حسین زمانها را شناخت!! هان چی شد؟ در آن طرف قضیه ایرادی نیست، این طرف مساله ایراد است. مکتب تشیع به ما می گوید باید حریم را حفظ کرد، این تشیع است، حریم باید حفظ بشود الان دارد جنایاتی در آنجا انجام می شود، بسیار خب باید گفته بشود، تبلیغ بشود این طرف و آن طرف بشود این مسائل باید اعلام بشود، ولی اسم عاشورا گذاشتن روی آن چیه؟ این تجاوز در حریم عصمت است، عاشورا معصوم بود. در حرکات معصوم بود در جریان عاشورا، مساله طهارت مطلقه بود طهارت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت، در آنجا تجلی کرده بود چرا؟ چون مدیرش سیدالشهدا بوده، مدیر عاشورا سیدالشهدا بوده، گفتم به رفقا اگر همین عاشورا به دست حضرت ابوالفضل بود عاشورا باز نبود از حضرت ابوالفضل دیگر بالاتر کی؟ بغل امام؟ سیدالشهداء به حضرت ابوالفضل می گوید بنفسی أنت جانم به فدایت، الان که شما می روید کربلا حرم امام

حسین با حرم حضرت ابوالفضل فرق می‌کند این مال چیست؟ مقام شفاعت را دارد تمام اولین و آخرین و جبرائیل هم را شفاعت می‌کند، حضرت ابوالفضل جبرائیل هم باید کاسه‌لیسی همین حضرت ابوالفضل را بکند این به جای خود، آنها را قبول داریم ولی مقام امامت یک چیز دیگر است یعنی حتی ما در حریم امام حسین، حضرت ابوالفضل هم نباید داخل بکنیم، اینقدر مساله مهم است حضرت ابوالفضل به جای خود حضرت علی اکبر به جای خود حبیب به جای خود همه اینها جای خودشان را دارند امام حسین هم به جای خود بالاتر از این بگوییم امیرالمؤمنین هم با خود امام حسین فرق می‌کند آن هم به جای خود، پیغمبر هم جای خود را دارد، همه‌شان هر کسی در جای خودش، خود امام حسین می‌گوید من را با پدرم امیرالمؤمنین نباید مقایسه کنید آن ابوالائمه است من چی‌ام؟ پسر اویم، امام حسین مقام شفاعت کبری را دارد، فقط ما اینقدر می‌فهمیم که نمی‌دانیم یعنی ما در این مساله فکرمان به آنجایی رسیده است که بگوییم ما نمی‌فهمیم، - گفت بدانجا رسید دانش من که بدانم همی که نادانم - ما در قضیه امام حسین باید بگوییم نمی‌فهمیم، تمام شد. خودشان معرفتش را بدهند. آن اولیاء فهمیدند بزرگان فهمیدند ما نمی‌فهمیم، یکی از رفقای تهران همین کربلا آمد گفت: آقا می‌گویند وقتی که می‌خواهید بروید حرم، اول بروید حرم حضرت ابوالفضل و از حضرت ابوالفضل اذن دخول بگیرید، گفتم: گوش نکنید، اول بروید، سراغ امام حسین او امام است، مقام امام بالاتر است از مقام غیر امام، بعد بیاید حضرت ابوالفضل و چیزی را که ما خودمان با چشممان از اولیاء مشاهده می‌کردیم، اگر اینطور است پس مدینه هم می‌روید، اول بروید حرم پیغمبر، بروید اول قبرستان بقیع از آنها اذن دخول بگیرید برای پیغمبر، این حرفها نیست، اینها همه تفنّات و سلیقه‌ها است. اول بروید، حرم سیدالشهداء و بعد حرم حضرت ابوالفضل و از هردو فیض ببرید تا آن رعایت ادب بشود. در مکتب اهل بیت باید حریم محفوظ باشد ما هزارتا اسم می‌توانیم برای این وقایع بگذاریم، هزارتا تعبیری که نشان دهنده این وقایع و جنایات و وحشی‌گری‌ها باشد، همه را می‌توانیم بگوییم ولی تعبیری را که می‌خواهیم انتخاب بکنیم باید مشخص شده و محدود باشد. مرحوم مطهری در این که گفت ما باید حسین‌های را زمان بشناسیم حرف غلط و باطلی زد تمام. شکی در این نیست، هرکسی هم هرچه بگوید باطل است، اگر حسین زمان باشد یک نفر است آن هم الان ولی حی ما است. این حسین زمان ما است این را قبول داریم هر کسی غیر از این باشد نه، ولی خدا هم باشد ما قبول نداریم هرکسی می‌خواهد باشد دیگر بالاتر از این، این که داریم خودمان می‌گوییم امام امام است به حریم امام نباید وارد شد و به کارهایی که امام کرده نباید وارد شد و اسم آن کارها را نباید روی کارهای خودمان قرار بدهیم، این همان چیزی است که بزرگان نسبت به آن دغدغه خاطر داشتند و نگران بودند که این دو موضع جای خود را عوض نکند. انشاءالله از فردا دیگر، روال عادی شروع می‌شود.